

تحریر قرآن از ادله مصونیت

(۱)

صمد عبداللهی عابد
عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم تبریز

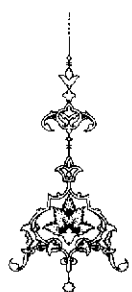
مقاله‌ای که پیش رو دارید، به صیانت قرآن از تحریف و ادله آن پرداخته است. ابتدا معنی لغوی تحریف، سپس معانی اصطلاحی آن و پس از بحثی مکفی، ادله عدم زیادت و عدم نقصان قرآن موجود از وحی منزل، بحث و بررسی شده‌اند.

تحریر در لغت

تحریر از باب تفعیل از ریشه «حرف» به معنی کناره، جانب و اطراف یک چیز گرفته شده است.^۱ و تحریف چیزی، کنارزدن آن و از جایگاه اصلی خود کج کردن و به سوی دیگر بردن است.

در قرآن می‌خوانیم:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَأَنَّا
أَصَابَهُ خَيْرٌ أطمَانٌ بِهِ وَإِنَّا صَآبَتُهُ فتنَةٌ أَنقَلَبَ
عَلَىٰ وَجْهه^۲: بعضی از مردم خدا را از اطراف
[در حاشیه] می‌پرستند. همین که خیری به آنان
برسد، حالت اطمینان پیدامی‌کنند، اما اگر
مصیبتی برای امتحان به آن‌ها برسد، دگرگون



فکر

۱۰

۱۰

دوره دوم، شماره ۶، پاییز ۱۳۸۳



می شوند.

زمخشری ذیل این آیه می گوید: «یعنی برکناری ایستاده، به وسط و قلب میدان دین نمی آیند. قرآن، این افراد دودل را به کسانی تشبیه می کند که در گوشه و کنار لشکر حرکت می کنند تا ببینند چه می شود. اگر احساس کنند حوادث به سود همراهانشان پیش می رود و پیروزی و غنیمت به دست می آید، می مانند، و گرنه به سرعت صحنه را ترک کرده، به گوشه ای می خزند.»^۲

تحریف کلام

تحریف کلام، تفسیر سخنی برخلاف معنی ظاهرش و در نظر گرفتن معنی دیگری برای آن بدون هیچ دلیل و قرینه ای است. یعنی تحریف کننده لفظ را از معجری طبیعی و عادی آن که برایش وضع شده منحرف کرده، به کناری می برد. این گونه تحریف، «تحریف معنوی» است یعنی در ظاهر لفظ هیچ تغییری رخ نداده، بلکه مفهوم و محتوای آن تغییر کرده و برخلاف مقصود گوینده تفسیر شده است.^۳

ابن منظور می گوید: «تحریف الکلم عن مواضعه.» یعنی تغییر دادن و منحرف ساختن از معنی اصلی به معنی دیگری که با معنی اصلی از جهاتی شبیه و در کنار آن است... همان گونه که یهودیان معانی تورات را تحریف کرده و به معانی مشابه معنی اصلی تفسیر می کردند. «الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه»^۴: برخی از یهودیان، سخنان را از جای خود تحریف می کنند و به کناری می برند.^۵

راغب نیز در «مفردات» می گوید: «تحریف الکلام، یعنی سخنی را که دو احتمال دارد، تنها به یک احتمال حمل کنی؛ گرچه برخلاف اراده و منظور صاحب سخن باشد.»^۶

طریحی نیز «تحریف الکلام» را تغییر آن از مواضعش معرفی می کند.^۷ طبری ذیل آیه مورد بحث می نویسد: یعنی کلمات خدا را به غیر آنچه نازل شده تفسیر می کنند و صفحات پیامبر (ص) را که در کتاب هایشان آمده، تغییر می دهند. بنابراین، تحریف در دو امر صورت گرفته است: یکی

سوءتفسیر و تأویل و دیگری تغییر آن چه هست. همان طور که در آیه ۷۸ آل عمران می خوانیم: «و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون».

می گویند آن از نزد خداست با این که از طرف خدا نیست و به خدا دروغ می بندند با این که می دانند.

علامه شعرانی در پاورقی «مجمع البیان» می گوید: «منظور از مواضعه معانی و مفاهیم الفاظ است. یعنی الفاظ را به معانی ظاهری شان تفسیر نمی کنند، بلکه آن ها را به وجوه بعیدی حمل می کنند.»^۸

در روایات معصومین (ع) نیز همین معنی به چشم می خورد. امام باقر (ع) می فرماید: «یکی از شیوه های آنان در پشت سر انداختن کتاب و بی اعتنایی به آن، چنین بود که حروف و الفاظ آن را به خوبی برپا می داشتند، ولی حدود و مضامین آن را تحریف می کردند. در نتیجه، کتاب را روایت و تلاوت می نمودند، اما آن را به کار نمی بستند. جاهلان از این که آنان کتاب را حفظ و روایت کرده اند، خوشنود می شدند و عمل نکردن آنان به کتاب خدا، دانایان را اندوهگین می ساخت.»^۹

در حقیقت آن ها عبارات و الفاظ را به خوبی محافظت می کردند، اما آن را بد تأویل و تفسیر می نمودند و محتوای آن را به کار نمی بستند.

تحریف در اصطلاح

معانی متعددی برای تحریف عنوان شده اند که:

(الف) برخی در قرآن واقع شده اند.

(ب) برخی به اجماع در قرآن واقع نشده اند.

(ج) برخی مورد اختلاف هستند.

معنی اول: تحریف معنوی که به معنی نقل شیء از موضعش و تعبیر ناروا کردن قرآن است. آیه ۴۶ سوره نساء بیانگر وقوع این نوع از تحریف در کتاب های آسمانی است: «من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه...» در این نوع از تحریف که به تحریف معنوی و تفسیر به رأی مشهور است، برداشت هایی از قرآن می شود و برای لفظ معناهایی ذکر می شود که ذاتاً بر آن دلالت

ندارد. نه برای آن معنا وضع شده و نه قرائن و شواهدی بر آن گواهی می‌دهد و در شرع مقدس، شدیداً از آن نهی شده است. از جمله قول پیامبر گرامی اسلام که: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّوِّبْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^{۱۲} منظور از روایت این است که شخص، رأی و نظریه‌ای دارد و به دنبال قرآن می‌رود تا شاهد و آیه‌ای مناسب برای آن بیابد و رأی خود را تفسیر آن قرار دهد. این به معنی لغوی تحریف نزدیک است و در قرآن، هر جا ماده تحریف به کار رفته، به همین معناست. در مذمت این نوع تحریف، امام باقر (ع) فرموده‌اند: «از جمله افکنندگان کتاب را پشت سر خود، این بود که حروفش را اقامه کردند، ولی حدود واقعی جملات و کلمات را تغییر دادند. پس ایشان روایت می‌کنند، ولی رعایت نمی‌کنند. حفظ کردن روایت جهال را به شگفتی وامی‌دارد، اما علما را رعایت نکردنشان محزون می‌سازد.»^{۱۳}

مثال برای تحریف معنوی:

۱. «یا نارکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»^{۱۴} مقصود آتش دل ابراهیم (ع) است.
ب. «فَاغْضَبُوا وُجُوْهُكُمْ»^{۱۵} که مقصود شستن با آب توبه است.

معنی دوم: کم و زیاد شدن حروف و یا حرکات به شرط حفظ اصل قرآن. یعنی شکل ظاهری آن‌ها یکی باشد، ولی از نظر خواندن، فتحه را کسره بخوانیم و یا برعکس و...

تحریف به این معنی در قرآن واقع شده است. چون قرآن منزل مطابق یکی از قرائات است و اما بقیه یا زیادی از قرآن هستند و یا کم‌تر از آن^{۱۶}. و طبق فرمایش امام باقر (ع): «قرآن یکی است و از طرف خدای یکتا نازل شده است.»^{۱۷}

مثال: «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^{۱۸}، و: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

معنی سوم: تحریف موضعی. یعنی آیه یا سوره

برخلاف ترتیب نزول در

قرآن ثبت شود. این مسأله در مورد آیات بسیار کم است، ولی سوره‌ها معمولاً به ترتیب نزول ثبت نشده‌اند.^{۱۹}

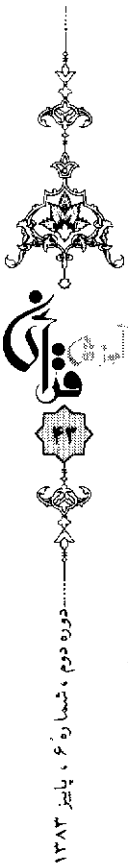
معنی چهارم: با فرض حفظ نفس قرآن منزل، کلمه‌ای و یا دو کلمه، از قرآن کم و یا به آن زیاد شود. تحریف به این معنا در صدر اسلام در زمان صحابه واقع شده است. چون به اجماع مسلمین، عثمان دستور سوزاندن مصاحفی را داد که به غیر از مصحف خود بود. این نشانگر آن است که این مصاحف با آنچه که جمع کرده بود، مخالف است؛ و الا سببی برای سوزاندن آن مصاحف نبود.

پس قرآن موجود تحریف نشده است، بلکه تحریف در مصاحفی که تا زمان عثمان بوده است، واقع شده که عثمان قرائت‌های متعدد را از بین برد و مردم را بر یک قرائت خواند. و از عثمان به بعد همه بر آن قرائت می‌خوانند.^{۲۰}

معنی پنجم: تحریف در لهجه و نحوه گویش. یعنی همان گونه که لهجه قبایل گوناگون عرب به هنگام تکلم به حرف یا کلمه‌ای، در حرکات و نحوه ادراک کردن متفاوت است، قرآن را نیز به لهجه خودشان تلاوت کنند.

این مسأله تا جایی که ساختمان اصلی کلمه محفوظ باشد و معنای آن تغییر نکنند، مجاز است. حدیث «سَبْعَةَ أَحْرَفٍ» [ان القرآن نزل علی سبعة أحرف]^{۲۱} را بر فرض صحت سند، بر این معنا تفسیر می‌کنیم که منظور از آن، لهجه‌های متعدد عرب است. حتی اگر لهجه عربی هم نباشد، فرشتگان آن را به صورت عربی بالا می‌برند.^{۲۲}

اگر «تحریف لهجه‌ای» باعث تغییر در معنی کلمه شود، جایز نیست. همچنین اگر اختلاف لهجه موجب لحن غلط و مخالفت با قواعد صرف و نحو شود، قرائت



به آن مجاز نیست. زیرا خداوند می فرماید: «قرآناً غیر ذی عوج». ^{۲۳} و همچنین، پیامبر (ص) دستور می دهد: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ بِعَرَبِيَّتِهِ» ^{۲۴}

معنی ششم: تحریف با تعویض کلمات. یعنی کلمه ای برداشته و کلمه ای دیگر جایگزین آن شود؛ خواه کلمه دوم با اولی هم معنی باشد یا نه. این مسعود این گونه تحریف در کلمات مترادف و هم معنی را مجاز می شمرده است، به اعتقاد این که مهم حفظ معانی است و اختلاف الفاظ چندان مهم نیست. مثلاً اگر به جای «علیم»، «حکیم» بخوانیم، اشکالی ندارد. در صورتی اشکال دارد که آیه رحمت را به جای آیه عذاب قرار دهیم و یا بالعکس. این گونه تحریف جایز نیست، چون اعجاز قرآن هم به الفاظ آن است و هم به معنا و محتوای آن. ^{۲۵}

معنی هفتم: تحریف به زیاده و نقیصه در آیه و سوره، به شرط حفظ قرآن مُتَزَكٍ. تحریف به این معنی نیز در قرآن واقع شده است. به عنوان مثال، همه معتقدند که پیامبر (ص) قبل از هر سوره ای به غیر از توبه، «بسمله» را خوانده است. ولی بین علمای اهل سنت اختلاف شده که آیا جزو قرآن هست یا نه. حتی مالکیه، «بسمله» را قبل از فاتحه در نماز واجب، مکروه می دانند... و یا مشهور است که سوره حمد دوبار بر پیامبر نازل شده، ولی در قرآن یک بار آمده است. چنین تحریفی به گونه ای نیست که ما از قرآن آیه ای را حذف و یا به آن اضافه کرده باشیم.

برخی از اهل سنت، «بسمله» را به عنوان تبرک می خوانند، ولی شیعه و برخی از اهل سنت معتقدند که آن در همه سوره ها به جز توبه، جزو سوره است. ^{۲۶}

معنی هشتم: تحریف به زیاده. یعنی قسمتی از مُصْحَفِ کتونی که از کلام مُتَزَكٍ نباشد. تحریف به این معنی، نه تنها به اجماع مسلمین باطل است، بلکه بطلان این نوع از تحریف ضروری شناخته می شود. ^{۲۷} چون کلام الهی از غیر کلام الهی متمایز است.

واژه تحریف در قرآن

تحریف در قرآن جز در معنی لغوی (دخل و تصرف در معنی کلمه و تفسیر غیرموجه آن) و تحریف معنوی به کار نرفته است. به این نوع تحریف، سوء تأویل و تفسیر به رأی نیز می گویند که آیات زیر به آن اشاره می کنند:

* «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» ^{۲۸}، و یا: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ مَوَاضِعِهِ» ^{۲۹}

یعنی پس از آن که کلمات در جایگاه و معنی خود استقرار یافتند، آن را منحرف می کنند و به سوی معنی دیگری می برند.

* «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ.» ^{۳۰}

عده ای از یهود سخنان خدا را می شنیدند، ولی پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند. [به خیال خودشان با مصالحتشان سازگار نبود، آن را به معانی مورد نظرشان منحرف می کردند].

شیخ طوسی می گوید: «تحریف به دو امر صورت گرفته است: یکی سوء تأویل و دیگری تغییر و تبدیل. ^{۳۱} یعنی به شکلی لهجه کلام را تغییر می دادند که معنی دیگری از آن فهمیده شود. چنانچه آیه ۷۸ آل عمران می فرماید: «وَإِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقٌ يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمُ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ»: در میان یهود کسانی هستند که هنگام تلاوت کتاب، زبان خود را چنان می پیچانند [و زُست می گیرند] که گمان کنید، آنچه را می خوانند از کتاب است؛ در حالی که از کتاب خدا

از جمله ادله ای که

شبهه تحریف قرآن را

از بین می برد،

معجزه بودن قرآن است؛

معجزه ای که همه مخالفان

را به مبارزه می خواند تا همانند

آن را عرضه کنند.

چیزی از قرآن. اگر مسأله اول را از راه عقل اثبات کنیم، حجیت آنچه بین الدفتین موجود است، اثبات می شود. سپس مسأله دوم را می توان با استناد به آیات قرآن نیز اثبات کرد و در مجموع نتیجه گرفت که در قرآن تحریف واقع نشده است.

ادله عدم زیادت در قرآن

الف) قرآن بهترین معجزه پیامبر گرامی اسلام است که هیچ کس نمی تواند حتی یک سوره کوچک هم مثل آن بیاورد. حال اگر فرض کنیم که چیزی به قرآن افزوده شده باشد، این چیز اضافی از دو حال خارج نیست. یا مشخص است و یا مشخص نیست: ۱. اگر مشخص باشد، و هر کس بتواند بفهمد که این مقدار جزء قرآن اصلی نیست، در واقع زیادت در قرآن نیست، بلکه ضمیمه کردن چیزی [که معلوم است از قرآن نیست] به قرآن است.

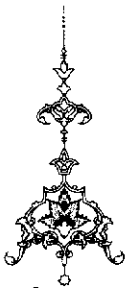
۲. اما اگر مشخص نباشد و به گونه ای باشد که نتوان کلام خدا (قرآن واقعی) را از کلام انسان (قرآن جعلی) جدا ساخت، پس باید بشود مشابه آن را آورد؛ زیرا فقط مشابه کلام خدا را نمی توان آورد، و گرنه مثل کلام انسان را می توان آورد. همچنین اگر چیزی آن قدر شبیه به قرآن باشد که نتوان آن را از قرآن تمیز داد، معلوم می شود که آوردن مشابه کلام خدا ممکن بوده است و این با اعجاز قرآن منافات دارد. دلیل اعجاز قرآن ثابت می کند که نمی شود هیچ یک از اجزا و آیات قرآن از غیر خدا باشد. حتی اگر کسی به آیه ای از قرآن کلمه ای بیفزاید، قرآن از بلاغت معجزه آسای خود می افتد. تمام آیات با در نظر گرفتن مقتضیات مقام، به بهترین وجه بیان شده اند و به همین جهت است که می گویند: تمام آیات از نظر بلاغت در حد اعجاز هستند. در بلاغت، علاوه بر زیبایی الفاظ و دقت در تشبیهات و استعارات، مناسبت مقام نیز باید رعایت شود. لذا اگر جای «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» را با «يَا أَرْضُ اْبْلَعِي ماءك» عوض کنیم، از بلاغت می افتد. هر چند هر کدام در جای خود بسیار شیوا و رسا باشند.

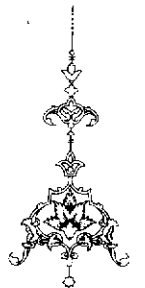
ب) اجماع مسلمین بر عدم زیادت در قرآن که از

نیست. وقتی کتاب را تلاوت می کردند، لهجه ها را تغییر می دادند تا معنی اصلی کلمه فهمیده نشود. وقتی که لفظ با لهجه ای غیر از لهجه طبیعی و اولی خود ادا شود، دیگر آن لفظ نیست، بلکه چیز دیگری است. هدف از این تحریف ها، کتمان حقیقت و مخفی ساختن بشارت های انبیای پیشین به قدم پیام اسلام بود.^{۳۲}

قرآن تحریف نشده است

عدم تحریف قرآن را می توان به دو مسأله تجزیه کرد: یکی زیاد نشدن چیزی بر قرآن، و دیگری مسأله کم نشدن





- ۳۷. «أَبْدَأُ وَأَنْهَمَا لَنْ يَفْتَرَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»
- ۵. اجازه قرائت سوره‌ها در نماز داده شده است.
- ۶. قرآن، معیار سنجش روایات است: «... فَمَا وَ أَقَّ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»
- ۷. هنگام بروز فتنه‌ها، قرآن حلال مشکلات است: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»^{۳۸}
- ۸. سخنان دیگری از معصومین در عدم تحریف قرآن وجود دارد.

دلایل عقلی

- ۹. عقل به عدم تحریف قرآن، حکم روشن و قطعی می‌دهد.
- ۱۰. قرآن حجت است.
- ۱۱. عباراتی را به عنوان قرآنی می‌پذیریم که به تواتر به ما رسیده باشند.
- ۱۲. قرآن آخرین شریعت است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^{۳۹}
- ۱۳. قرآن کتاب هدایت است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^{۴۰}

دلایل تاریخی

- ۱۴. پیامبر (ص) و اوصیایا به کتابت و ضبط آیات اهتمام داشتند.
- ۱۵. مسلمین به حفظ قرآن اهتمام داشتند.
- ۱۶. طبق مستندات تاریخی، تحریفی واقع نشده است.

دلیل اول: خداوند خود حافظ قرآن است

- «أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ أَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ»^{۴۱}
- «آیه حفظ»، جاودانگی قرآن و سلامت آن از هرگونه دستبرد و تحریف را، در همه عصرها و نسل‌ها تضمین کرده است و این یک ضمانت الهی است که هرگز خلاف آن رخ نخواهد داد؛ زیرا خداوند صادق و تخلف‌ناپذیر است (إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ)^{۴۲}.
- «قاعده لطف» نیز اقتضا می‌کند که بر خداوند متعال

ضروریات اسلام است.

ج) هیچ تاریخنویسی ادعای مستندی برای افزودن سوره، آیه و حتی کلمه‌ای به قرآن، توسط شخص خاصی، در هیچ زمانی ارائه نکرده است. اگر چنین کاری توسط شخصی صورت می‌پذیرفت، حتماً در تاریخ ثبت می‌شد.^{۳۳}

ادله عدم کاستی در قرآن

حال که مشخص شد قرآن بین الدفینین، قرآن منزل است، از خود آیات قرآن و موارد عقلی و نقلی و تاریخی، به راحتی می‌توان برای اثبات این که چیزی از قرآن کاسته نشده است، دلیل آورد. این دلایل در یک دسته بندی کلی عبارتند از:

دلایل قرآنی

- ۱. خداوند خود حافظ قرآن است: «أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ أَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ»^{۴۳}
- ۲. باطل در حریم قرآن راه نداد: «وَ أَنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ»^{۴۴}
- ۳. قرآن معجزه جاویدان پیامبر خداست: «قُلْ لَنْ أَجْتَمِعَ الْأَنْسَ وَ الْجِنَّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۴۵}

دلایل روایی

- ۴. قرآن ثقل اکبر است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی اهل بیته ما ان تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا

لازم باشد، طبق حکمت خود، تمام کارهایی را که باعث نزدیک شدن بندگان به اطاعت و دوری آن‌ها از نافرمانی می‌شود، انجام دهد. از آن جا که اسلام آخرین دین آسمانی و تا پایان جهان باقی است و قرآن نیز سند پایدار اسلام است، لذا این اساس و بنیاد باید چنان قوی و مستحکم باشد که هیچ حادثه و بازیچه‌ای آن را نلرزاند تا برای همه عصرها و نسل‌ها حجتی ثابت و پابرجا باشد. آیه مذکور تأکیدهایی دارد که احتمال تحریف را به صفر می‌رسانند.

۱. وجود چهار ضمیر «انا»، «نحن»، «نزلنا» و «انا» که همه به خداوند برمی‌گردند.
۲. تکرار «ان» برای تأکید
۳. در آمدن «لام» تأکید در خبر «ان» دوم
۴. تقدیم جار و مجرور (له) بر متعلقش (لحافظون)

دلیل دوم: قرآن بطلان ناپذیر است

«وَأَنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ وَتَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.»^{۲۳}

و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر* که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر (نه در گذشته و نه در آینده) به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

تحریف یکی از اقسام باطل است. وقتی می‌گویند هیچ یک از اقسام باطل بر کتاب خدا وارد نمی‌شود. (به جهت «ال» که برای

عموم است)، پس تحریف نیز نشده است.

دلیل سوم: قرآن، معجزه جاویدان پیامبر خداست
از جمله ادله‌ای که شبهه تحریف قرآن را از بین می‌برد، معجزه بودن قرآن است؛ معجزه‌ای که همه مخالفان را به مبارزه می‌خواند تا همانند آن را عرضه کنند. دانشمندان این مسأله را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین ادله

بر نفی تحریف به‌شمار می‌آورند [و در این مسأله فرقی بین اقسام تحریف نیست].

اما احتمال این که چیزی بر قرآن افزوده شده باشد، به کلی بی‌مورد و باطل است. و فقط پیروان ابن عجرد از خوارج، سوره یوسف را جزء قرآن نمی‌دانستند.^{۲۴} و به ابن مسعود نیز نسبت داده‌اند که «مُعَوَّدَتَيْنِ» را جزء قرآن به حساب نمی‌آورد.^{۲۵}

همه این احتمالات باطل است. چون بنا به فرمایش خداوند در آیات متعدد، بشر نمی‌تواند سوره‌ای کامل مثل قرآن عرضه کند که از جمله آن‌هاست:

«قُلْ لَنُجْتَمِعَنَّ الْأَنْسَ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.»^{۲۶}

بگو ای پیامبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز نتوانند هر چند همه پشتیبان یکدیگر باشند.

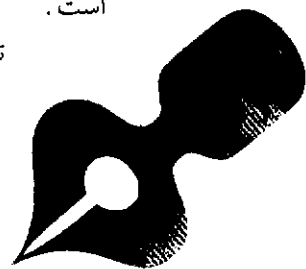
«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»^{۲۷}

آیا کافران می‌گویند قرآن را محمد (ص) به دروغ به ما نسبت می‌دهد. (ای رسول ما) بگو اگر راست می‌گویند، شما خود و هم از هر کس نیز می‌توانید، کمک بطلبید و یک سوره مانند قرآن بیاورید.

تحدی قرآن، هرگونه ادعایی را در زمینه افزودن بر آیه‌ها و همچنین احتمال تبدیل را باطل می‌کند؛ چرا که لفظ جایگزین شده دیگر کلام خداوند نیست. در نتیجه، احتمال تبدیل- هر چند در پاره‌ای کلمات- با انتساب مجموع قرآن به خداوند متعال سازگار نیست و لذا سخنان محدث نوری و سید نعمت‌الله جزائری که بسیاری از کلمات قرآن را عوض شده و جدلی دانسته‌اند، صحیح نیست.

در خصوص آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^{۲۸}

گفته‌اند که لفظ «ائمه» به جای لفظ «امه» صحیح است.^{۲۹} و در «أُمَّةٌ وَسَطًا»^{۳۰}، لفظ «ائمه» را به جای لفظ «امه» قائل شده‌اند. و در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِنِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَجْعَلُ الْوَعْدَ حَقًّا لَخَلِيفَتُهُ لَكُم بَدَلًا»^{۳۱} لفظ «تُرَابِيأ» را صحیح می‌دانند و ادعا می‌کنند که امثال این روایات فراوان است.^{۳۲} و در بعضی جاها جابه‌جایی صورت



گرفته است.

هیچ وجه سازگار نیست. ۵۵

در پاسخ باید گفت، همه این ها متکی به خبر واحدند و خبر واحد در مقابل مسائل قطعی و یقینی، ارزش و اعتباری ندارد. با تبدیل موضعی نیز نظم قرآن که اعجاز مبتنی بر آن و ترکیب خاص الفاظ آن است، درهم می ریزد. همچنین در تحریف به نقص، نظم و زیبایی قرآن از بین می رود و مجالی برای تحدی باقی نمی ماند. چرا که کم شدن کلمه یا کلماتی از جملات زیبا، فصاحت و زیبایی آن را مکدر می سازد.

آنان معتقدند که اسم علی (ع) در مواردی از قرآن مجید بوده که حذف شده است؛ غافل از این که:

۱. اگر اسم امام (ع) را در آن جاها بگذاریم، نظم قرآن به هم می ریزد.

۲. نیازی به نام بردن نیست و روایات در این زمینه، تنها به شأن نزول آیات اشاره می کنند نه این که بخواهد کلمه ای بر آن بیفزاید. مانند «فی علی» پس از «الیک» در آیه زیر که در تفسیر آیه است نه جزء آن:

«يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك في علي... من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته...»^{۵۴}

ای پیامبر آنچه از خدا - درباره علی (ع) - بر تو نازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی، تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای...

نتیجه این که، پندار تحریف - خواه به افزایش و کاستی، خواه به تبدیل و جابه جایی - با جایگاه بلند و معجزه آسای قرآن در فصاحت و بلاغت به

دلیل چهارم: قرآن ثقل اکبر است

اخبار تمسک به ثقلین که از طریق فریقین فراوان از پیامبر (ص) نقل شده است، دلالت بر عدم تحریف دارد که از آن جمله است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.»^{۵۶}

همانا دو گوهر گران بها در میان شما به امانت می گذارم کهیکی قرآن و دیگری عترت و اهل بیتم است که اگر به آن دو تمسک جوید، هرگز گمراه نمی شوید و آن دو از هم جدا نمی شوند تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند.

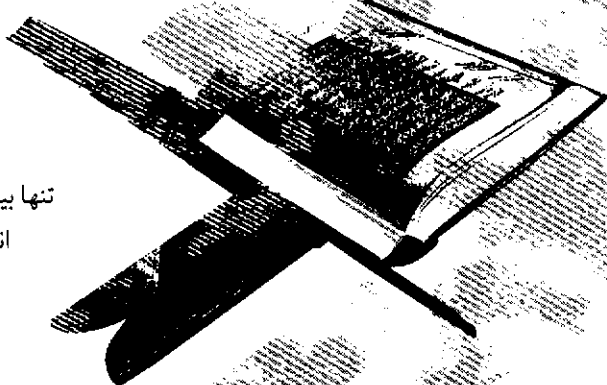
این اخبار از دو ناحیه بر عدم تحریف دلالت می کنند که عبارتند از:

ناحیه اول: قول به تحریف، مستلزم عدم وجوب تمسک به کتاب منزل است. چون کتاب به سبب وقوع تحریف از میان می رود، ولی وجوب تمسک به کتاب تا روز قیامت به خاطر صریح اخبار ثقلین باقی است. پس قول به تحریف قطعاً باطل است.

روایات ثقلین دلالت بر اقتران عترت و کتاب دارد و این که این دو تا قیامت هستند. پس باید کتاب و امام (ع) قرین هم باشند تا مردم با تمسک به آن ها از گمراهی نجات یابند. قرآن باید بین مردم باشد تا مردم به آن متمسک شوند و نمی توان گفت که قرآن نزد امام است [نزد امام بودن به درد نمی خورد!]، بلکه باید پیش امت باشد تا به آن متمسک بشوند.^{۵۷}

اشکال: اخبار ثقلین تنها دلالت بر نفی تحریف در آیات احکام می کند، چون مردم به متابعت از آیات احکام امر شده اند. ولی این با وقوع تحریف در آیات دیگر منافات ندارد.^{۵۸}

پاسخ: غرض از نزول قرآن بر پیامبر (ص)، تنها بیان احکام و قوانین عملی نیست، بلکه هدف از انزال قرآن، هدایت انسان ها و خارج ساختن آن ها



از ظلمات و هدایت به سوی نور از همه جهات است. و معلوم است که عمده ترین مسأله به اصول اعتقادات از قبیل توحید و نبوت و معاد مربوط است.

قرآن تنها کتاب فقهی نیست. مقصود از تمسک به قرآن که در حدیث ثقلین به آن امر شده ایم، تمسک به قرآن از همه جهاتی است که در مسیر کمال و خروج از ظلمات و وصول به نور و تحقق هدایت دخیل هستند.^{۵۹} ناحیه دوم: قول به تحریف، سقوط کتاب از حجیتش را اقتضا می کند. لذا نمی توان به ظاهر قرآن متمسک شد. اشکال: حجیت قرآن را از رجوع به امام به دست می آوریم که فرمودند: «أَقْرَأُوا كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ»، والا حجیت نداشت.

پاسخ: هر کدام از «ثقلین» حجیت مستقلی برای خود دارند؛ مخصوصاً ثقل اکبر که قرآن است و ما نمی توانیم حجیت ثقل اکبر را فرع و شاخه ای از ثقل اصغر (حدیث) بدانیم.

نتیجه این که اگر قرآن تحریف به نقیصه شده باشد، از حجیت می افتد. چون ممکن است قرینه متصله داشته و از آن افتاده باشد و یا این که ساقط شده، ناسخ آیات موجود بوده باشد.

مرحوم خوئی در خصوص حجیت قرآن می فرماید: این که ائمه (ع) اثبات حجیت کردند، نه بدین معنی است که حجیت نداشت، بلکه خواستند بگویند از ابتدا حجیت بود و حجیت قرآنی فی نفسه است.^{۶۰}

خلاصه این که اگر قرآن تحریف شده باشد: الف) ما از جهتی به تمسک به آن امر شده ایم و از جهت دیگری، چون تحریف شده است، نمی توانیم به آن تمسک جویم؛ چون حجیت ندارد.

ب) و اگر تمسک به قرآن با امضای ائمه باشد، با حجیت مستقله قرآن منافات دارد.

دلیل پنجم: اجازه قرائت سوره ها در نماز داده شده است

ائمه (ع) به قرائت سوره تامه بعد از فاتحه در دو رکعت اول نمازهای واجب امر کردند و حکم به جواز تقسیم

سوره کامله را در نماز آیات دادند. این که فرموده اند هر سوره ای از قرآن را می توانید در نماز بخوانید، دلیل بر این است که قرآن و سوره های آن تحریف نشده اند.

روشن است که این حکم در اصل شریعت با تشریح نماز ثابت شده است و تقیه بر آن اثری ندارد. لذا قائلین به تحریف نباید سوره ای را که احتمال تحریف در آن هست، در نماز بخوانند.

ادعای بعضی از قائلین به تحریف: احراز سوره تامه ممکن نیست. لذا خواندن سوره کامله واجب نیست، چرا که احکام متوجه متمکنین است.

جواب: این ادعا وقتی صحیح است که احتمال وقوع تحریف در همه سوره ها باشد. اما اگر سوره ای باشد که احتمال تحریف در آن نمی رود (مانند سوره توحید)، لازم است که به جز آن سوره قرائت نشود.

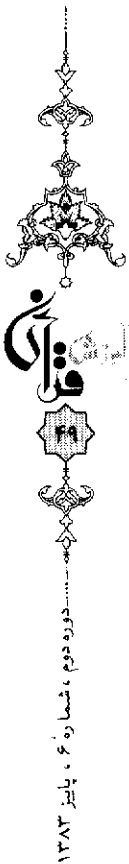
اشکال: اجازه ائمه، دلیل بر اکتفا به سوره انتخابی است، هر چند قبل از اجازه، به جهت تحریف مجاز به اکتفا نباشیم. یعنی شاید تحریف شده است، ولی چون ائمه اجازه داده اند، ما می توانیم آن سوره ها را بخوانیم.

پاسخ: اجازه ائمه به این که هر سوره ای را خواستی بخوان، دلیلی است بر عدم وقوع تحریف، والا مستلزم تقویت نماز واجب بر مکلف بدون سبب می شود.

خلاصه این که، بدون شک ائمه (ع) به قرائت سوره ای از قرآنی که پیش روی ماست، در نماز امر کرده اند و این حکم ثابت، بدون شک و احتمال تقیه یا همان حکم ثابت زمان رسول خداست و یا این که غیر آن باشد. دومی باطل است چون نسخه های بعد از پیامبر (ص) مجاز نیستند؛ هر چند فی نفسه این امر ممکن باشد. و ناچار باید حکم ثابت زمان رسول خدا (ص) باشد که معنایش عدم تحریف است.^{۶۱}

دلیل ششم: قرآن، معیار سنجش روایات است

روایاتی از معصومین نقل شده اند که باید به قرآن عرضه کرد تا هر چه را موافق کتاب بود، راست و هر چه مخالف بود، دروغ بدانیم. از آن جمله، فرمایش امام صادق (ع) از پیامبر (ص) است که فرمود: «نشانگر هر حقی، حقیقتی است و نشانگر هر سخن راست و



دروغی، نوری، پس آنچه موافق کتاب خداست بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالف است، رها کنید»: [...] فَمَا وَاْفَقُ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَطْلَبَ كِتَابِ اللَّهِ فَدَعُوهُ. ^{۶۱}

چیزی که اشبای دیگر را با آن می‌سنجند، باید خودش امری قطعی و مسلم باشد، چون معیار سنجش حق و باطل است و معنا ندارد که خود مقیاس، مشکوک باشد. مرحوم محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ ق) رساله‌ای در رد احتمال کاستی در قرآن دارد که به همین استدلال تمسک جسته است. می‌فرماید: «هرگاه حدیث، مخالف دلیل قطعی (یعنی کتاب، سنت متواتر و اجماع) و قابل تأویل نباشد، بنا بر اجماع همه دانشمندان ما، باید به دور افکنده شود.»

سپس می‌فرماید: «منظور از کتاب الله که باید روایات بر آن عرضه گردند، نمی‌تواند غیر از این قرآن متواتر باشد که در دسترس همگان است. وگرنه لازم می‌آید خداوند ما را به برنامه‌ای مکلف سازد که از طاقت و توانمان خارج است» [و خداوند حکیم چنین تکلیفی نمی‌کند].

سید محمد مهدی طباطبائی بحر العلوم (متوفای ۱۱۵۵ ق) نیز در کتاب «فوائد الاصول» می‌گوید: «همه دانشمندان اسلامی - از عهد رسالت تا امروز - اتفاق نظر دارند که باید به قرآن مراجعه کرد و در اصول و فروع به آیات محکمات تمسک جست، بلکه واجب است که احادیث هم بر قرآن عرضه و با آن سنجیده شوند؛ همان‌طور که این دستور در اخبار متواتره آمده است.» سپس می‌افزاید: «حجت و معیار، همین قرآن است که اصل و قرائتش هر دو متواتر است و قرائت‌ها یا آیاتی که متواتر نیستند، ارزش و اعتباری ندارند.» ^{۶۳}

دلیل هفتم: هنگام بروز فتنه‌ها، قرآن حلال مشکلات است

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:
 «... فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ... وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابُ تَفْصِيلٍ وَ بَيَانٍ وَ تَحْصِيلٍ...» ^{۶۴}
 پس آن هنگام که فتنه‌ها همچون پاره‌های شب ظلمانی بر شما هجوم می‌آورند، به قرآن پناه آورید و آن قرآن که

دلیل و راهنمایی است بر بهترین راه، کتاب تفصیل (جدایی بین حق و باطل) و بیان و تحصیل (سعادت) است.

وقتی می‌توانیم به قرآن پناه بیاوریم که به مصونیت آن یقین داشته باشیم. چون پیامبر (ص) ما را به تمسک به چیزی که احتمال خطا در آن وجود دارد، امر نمی‌کند.

دلیل هشتم: سخنان دیگری از معصومین در عدم تحریف قرآن وجود دارد

روایات زیادی از اهل بیت (ع) به ما رسیده‌اند که دلالت دارند بر این که قرآن از تحریف مصون است و در الفاظ آن هیچ تغییری رخ نداده است؛ هر چند تأویلاتی در آن واقع شده است. برخی از آن روایات عبارتند از:
 ۱. با سند صحیح از امام باقر (ع) نقل شده است که: «وَكَمَا مِنْ نَبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقْوَا حُرُوفَهُ وَ حَرَفُوا حُدُودَهُ، فَهَمْ يَرَوُونَهُ وَ لَا يَرَعُونَهُ وَ الْجَهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ...» ^{۶۵}

یکی از شیوه‌های آنان در پشت سر انداختن کتاب و بی‌اعتنایی به آن، چنین بود که حروف و الفاظ آن را به خوبی برپا می‌داشتند، ولی حدود و مضامین آن را تحریف می‌کردند. در نتیجه، کتاب را روایت و تلاوت می‌کردند، اما آن را به کار نمی‌بستند. جاهلان از این که آنان کتاب را حفظ و روایت کرده‌اند، خشنود می‌شوند و عمل نکردن آنان به آن، دانایان را اندوهگین می‌سازد.

۲. با سند صحیح از ابوبصیر نقل شده است که از امام صادق (ع) درباره آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم» ^{۶۶} پرسیدم که مردم می‌گویند: چرا خداوند در این آیه، علی (ع) و خاندانش را نام نبرده است؟ حضرت فرمود: «نماز هم بر پیامبر (ص) نازل شد، ولی تعداد رکعت‌های نماز در قرآن نیامده تا این که پیامبر برای آن‌ها تفسیر کرد [که چند رکعت بخوانند] و همین‌طور است احکام دیگر...» ^{۶۷}

امام (ع) با این بیان ثابت می‌کند که نام حضرت علی و دیگر امامان (ع) در قرآن نبوده است، هر چند مقصود اصلی از عموماً فراوانی در قرآن، آنانند.

۳. روایات متعددی وارد شده‌اند که هنگام ظهور

حضرت حجت، خیمه‌هایی بیرون شهر کوفه برپا می‌شوند که در آن‌ها به مردم قرآن یاد می‌دهند و آن قرآن با قرآن موجود تفاوت دارد، اما تفاوت آن فقط در تألیف و تربیت آن است نه چیز دیگر.^{۶۸}

زیرنویس

۱. طریحی، فخرالدین. مجمع البحرین. به کوشش محمود عادل و تحقیق سید احمد حسینی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تهران. ۱۳۶۷ ش. ماده حرف.
۲. حج، ۱۱.
۳. زمخشری، محمود بن عمر بن محمد. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل. دارالکتب العلمیه. بیروت. چاپ اول. ۱۴۱۵ ق. جلد سوم. ص ۱۴۳.
۴. معرفت، محمدهادی. صیانة القرآن من التحریف. مؤسسة النشر الاسلامی. قم. چاپ اول. ۱۴۱۳ ق. ص ۱۴-۱۳.
۵. نساء، ۴۶ و یا کمی تغییر، مائده، ۱۳.
۶. ابن منظور. لسان العرب. مؤسسة التاریخ العربی. بیروت. چاپ دوم. ۱۴۱۳ ق. ج ۳. ص ۱۲۹.
۷. راغب اصفهانی. مفردات الفاظ القرآن. تحقیق صفوان عدنان داوودی. دارالقلم. دمشق. چاپ اول. ۱۴۱۶ ق. ص ۲۲۸.
۸. طریحی، همان.
۹. طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. انتشارات ناصر خسرو. تهران. چاپ دوم. بی تا. ج ۱ و ۲. ص ۷۸۰.
۱۰. همان، ج ۳، ص ۵۵، پاورقی.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب. الروضة من الکافی (ج ۸ کافی). به تصحیح علی اکبر غفاری. دارالکتب الاسلامیه. تهران. ۱۳۴۸ ش. حدیث ۱۶. ص ۵۳.
۱۲. معرفت، محمدهادی. صیانة القرآن من التحریف. همان، ص ۱۶. از غوالی الثانی، ج ۴. ص ۱۰۴. شماره ۱۵۴.
۱۳. خوئی، سید ابوالقاسم. البیان فی تفسیر القرآن. انتشارات انوار الهدی بی جا. ۱۴۰۱ ق. ص ۱۹۸. از فیض کاشانی. وافی. آخر کتاب الصلاة. ص ۲۷۴.
۱۴. انبیاء، ۶۹.
۱۵. مائده، ۶.
۱۶. خوئی، البیان، همان، ص ۱۹۸.
۱۷. کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۳. فضل قرآن. باب نوادر. حدیث‌های ۱۲ و ۱۳.
۱۸. فاتحة الكتاب، ۴.
۱۹. معرفت، محمدهادی. صیانة القرآن، همان، ص ۱۶. و معرفت، محمدهادی. التمهید فی علوم القرآن. مؤسسة نشر اسلامی. قم. ۱۴۱۱ ق. چاپ اول. ج ۱. ص ۱۳۳.
۲۰. خوئی، همان، ص ۱۹۹.
۲۱. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی. الخصال. انتشارات جامعه مدرسین حوزه قم. ۱۳۶۲ ش. ج ۲. حدیث ۴۳. ص ۳۵۸.
۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه. دارالحیاء التراث العربی. بیروت. ۱۳۹۱ ق. چاپ چهارم. ج ۴. حدیث ۴. ص ۸۶۶.
۲۳. زمر، ۲۸.
۲۴. حر عاملی، همان، ج ۴، حدیث ۱، ص ۸۶۵.
۲۵. معرفت، صیانة القرآن، همان، ص ۱۸. و معرفت، التمهید، همان، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۳.
۲۶. خوئی، البیان، همان، ص ۱۹۹.

۲۷. همان، ص ۲۰۰.
۲۸. نساء، ۴۶؛ مائده، ۱۳.
۲۹. مائده، ۴۱.
۳۰. بقره، ۷۵.
۳۱. طوسی، شیخ الطائفه. البیان فی تفسیر القرآن. تحقیق قصر عامل. احیاء التراث العربی. بیروت. بی تا. ج ۳. ص ۴۷۰.
۳۲. معرفت، صیانة القرآن، همان، ص ۲۱-۲۲.
۳۳. مصباح یزدی، محمد تقی. راهنما شناسی، تهران؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ هـ. ش. ص ۲۵۴-۲۵۲.
۳۴. حجر، ۹.
۳۵. فصلت، ۴۱ و ۴۲.
۳۶. اسراء، ۸۸.
۳۷. کلینی، کافی، همان، ج ۱، ص ۹.
۳۸. کلینی، کافی. ترجمه و شرح کوه کمره ای، تهران؛ انتشارات اسوه، ۱۳۷۲ هـ. ش. ج ۶، ص ۳۸۶.
۳۹. احزاب، ۴۰.
۴۰. ابراهیم، ۱.
۴۱. حجر، ۹.
۴۲. رعد، ۳۱.
۴۳. فصلت، ۴۱ و ۴۲.
۴۴. شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۱۲۴.
۴۵. عسقلانی، حافظ احمد بن حجر. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت؛ دارالفکر، ۱۴۰۵ هـ. ق. ج ۹، ص ۷۶۹.
۴۶. اسراء، ۸۸.
۴۷. یونس، ۳۸.
۴۸. آل عمران، ۱۱۰.
۴۹. معرفت، صیانة القرآن. همان، ص ۴۱-۴۰ از جزائری، منبع الحیاء، ص ۶۷.
۵۰. بقره، ۱۴۳.
۵۱. نباء، ۴۰.
۵۲. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. بیروت. دارالحیاء التراث العربی. چاپ اول. ۱۴۱۲ ق. ج ۹۰. ص ۲۵۳-۲۵۲ قطع بزرگ و ص ۲۷-۲۶ قطع کوچک.
۵۳. معرفت، صیانة القرآن. همان، ص ۴۲ از جزائری، منبع الحیاء، ص ۶۷.
۵۴. مائده، ۶۷.
۵۵. معرفت، صیانة القرآن. همان، ص ۴۲.
۵۶. مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار. دارالکتب الاسلامیه. تهران. چاپ چهارم. ۱۳۶۲ ش. ج ۲. ص ۲۲۶ و مشابه آن حدیث در صفحات قبل و بعد آن.
۵۷. خوئی، البیان، همان، ص ۲۱۲-۲۱۱.
۵۸. همان، ص ۲۱۲.
۵۹. فاضل لنکرانی، محمد. مدخل التفسیر. مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی. قم. چاپ سوم. ۱۳۷۱ ش. ص ۲۱۴.
۶۰. خوئی، همان، ص ۲۱۴-۲۱۲.
۶۱. همان، ص ۲۱۵-۲۱۴.
۶۲. کلینی، کافی، همان، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۱.
۶۳. معرفت، صیانة القرآن، همان، ص ۵۲-۵۱ از بروجردی، الرهان، ص ۱۲۰-۱۱۸.
۶۴. کلینی، کافی، همان، ج ۲، ص ۵۹۹.
۶۵. همان، ج ۸، ص ۵۳، حدیث ۱۶.
۶۶. نساء، ۵۹.
۶۷. کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۸۷-۲۸۶، حدیث ۱.
۶۸. کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۳۳، حدیث ۲۳ و... معرفت، التمهید، همان، ج ۱، ص ۲۹۲ به بعد، از حاکم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل».

